



□ پیدایش صهیونیزم

□ علی بهجت

عنوان مقدمه:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آیا «صهیونیسم» (۱) فرایند طبیعی تحقیر، شکنجه و قتل عام یهودیان، از سوی حکومت‌های اروپائی و نیز روسیه تزاری است، یا زائیده مقاصد سیاسی دول اروپا، خصوصاً امپراطوری بریتانیا، بلحاظ تسهیل استعمار مناطق خارج از قلمرو اروپا؟ بعبارت دیگر، آیا «صهیونیسم» منتج از بیداری روح استقلال طلبانه یهودیان مورد زجر قرار گرفته، در پوشش یک حرکت ظاهراً ایدئولوژیکی و در اصل نژادپرستانه است، یا مولود اهداف سیاسی امپراطوری بریتانیا، بجهت تأمین منافع استراتژیک در رقابت با رقیب، و نیز حفظ مناطق حساس و حیاتی خاورمیانه؟

چنانچه هر یک از دو شق سؤال فوق را مطلقاً مورد تأیید قرار دهیم، به عمد یا سهو بر قسمتی از واقعیت که در بیدائی و تکوین این پدیده مؤثر بوده، چشم پوشیده ایم.

اگر صرف مورد آزار و شکنجه شدن یهودیان را در نظام های مسیحی، مورد توجه و تأکید قرار دهیم، خواه ناخواه بر مظلومیتی که صهیونیست ها با فریکاری، دریس آن، سعی در توجیه اعمال و اهداف خود دارند، مهر تأیید زده ایم. و همینطور اگر نیات سیاسی امپراطوری بریتانیا و دیگر قدرت های قبل از جنگ جهانی اول را عامل پیدائی «صهیونیسم» قلمداد کنیم، واقعیت هائی را که ورای عامل مزبور، بسیاری از مطلعین مسائل اسرائیل و اعراب، بر آن باور دارند، نادیده انگاشته ایم.

واقعیت هائی که بانیان «صهیونیسم» با تأثیر از آن ها پایه های نخستین «صهیونیسم» را بنا کردند.

در یک عبارت مختصر که راه ورود به این مطلب را می گشاید، شاید بتوان گفت: این به اصطلاح مکتب، بر اساس اموری جان گرفت که طی آن، فی المجموع موجبات رنج و عذاب و تحقیر یهودیان فراهم گشته بود- لیکن میدان پیدا کردن آن در مراحل عملی و دست یابی بانیان آن به فلسطین، یقیناً بدون مساعدت های لاینقطع و در عین حال هدفدار امپراطوری بریتانیا که تا قبل از جنگ جهانی دوم قدرتمندترین کشور جهان محسوب می شد، غیرممکن بود.

در واقع دول اروپائی و همچنین روسیه تزاری، در عین حال که از یک سو با در تنگنا قرارداد یهودیان باعث شکل گیری نطفه «صهیونیسم» در بین این قوم بودند، از سوی دیگر در حمایت از اهداف «صهیونیست» ها منافع مختلفی داشتند.

طبق بعضی از منابع ۵۰ درصد انقلابیون ضد تزار روسیه را، یهودیان تشکیل میدادند و لذا حمایت از ایجاد یک موطن برای یهودیان، برای روسیه مساوی بود با ضربه زدن به انقلاب از یک طرف و رها شدن از یک اقلیت دینی که ۷ میلیون از ۱۳۵ میلیون جمعیت این کشور را تشکیل میداد. برای بریتانیا نیز بهنگامیکه در آستانه مقدمات جنگ جهانی اول قرار گرفته بود، پشتیبانی از خواست های «صهیونیست» ها، مبنی بر دست یافتن به یک وطن مستقل - کسب حمایت تمامی یهودیان، خصوصاً یهودیان امریکا که از موقعیت سیاسی و اقتصادی قابل ملاحظه ای برخوردار بودند را، برای متفقین به ارمغان می آورد.

این نکته نیز حائز اهمیت بود که جلب توجه یهودیان امریکا بتفع بریتانیا راهی بود برای ورود امریکا در جنگ، بر علیه آلمان و متحدین آن.

همچنین پیشدستی در کسب حمایت «صهیونیست» ها، مانع در غلطیدن آنان به دامان آلمان که رقیب روبرو به قدرت انگلستان محسوب می شد، بود. به این ترتیب از سوئی زمین های لازم برای جوانه زدن «صهیونیسم» و از سوئی نیازهای موقت و بلند مدت دو طرف قضیه، امکان پروبال گرفتن این حرکت را در اختیار زعمای «صهیونیسم» گذاشت.

در ذیل آنچه که بعنوان مقدمه آمد، مطلب را با تفصیل بیشتر دنبال می‌کنیم:

الف- حکومت‌های یهود:

در فاصله سال‌های ۱۳۵ میلادی تا ۱۹۴۸، بغیر از دودور، یکی در آغاز قرن ششم در یمن، و دیگری از قرن هشتم تا دهم در ولگای سفلی، که یهودیان نایل به تشکیل حکومت مستقل یهودی شدند، همیشه بصورت اقلیت‌های دینی در بین جوامع مسیحی و مسلمان^۱ زندگی کرده‌اند^۲

تحمل یهودیان در جوامع مسیحی همیشه توأم با بدگمانی و نفرت بوده و گاه‌بگاه بنا بر مقتضیات سیاسی، سوءظن بدانان بطور روزافزونی بالا رفته، تا حدی که منجر به قتل عام و غارت اموال آنان گشته است.

ایمان نیاوردن قوم یهود به حضرت عیسی (ع) و انتساب مصلوب شدن آن حضرت به یهودیان، زمینه آماده‌ای بود برای دست یازیدن به اعمال فوق.

همچنین نحوه زندگی یهودیان و وفاداری آنان به نظام و سنن کهن و نیز روی آوردن آنان به موقعیت‌های اقتصادی و گاه‌سربار به حساب آمدن و... عوامل دیگری بودند که در این راه مؤثر واقع می‌شدند.

در این میان آن عده از قوم یهود که بلحاظ رهائی از فشار جوامع مسیحی به آئین مسیحیت روی نیاورده و به آداب و سنن عهد عتیق وفادار مانده بودند، هرگونه رنجی را مستند بر وعده تورات مبتنی بر کشیدن رنج، بعنوان بهای مناسب و لازم برای دست یافتن به یک پیروزی دلپذیر و شیرین، یعنی بازگشت به فلسطین و اسکان یافتن در «بیت المقدس»، تحمل میکردند و آنرا سرنوشت محتوم خود میدانستند^۳.

ب- انقلاب کبیر فرانسه:

تا قبل از انقلاب فرانسه، حکومت در اروپا، تحت نفوذ مسیحیت و کلیسا فرار داشت و ممیزه جدائی ملت‌ها از یکدیگر بر اساس وابستگی مذهبی امکان در چنین وضعیتی، یهودیان بعنوان یک اقلیت مطرود و گناهکار تلقی می‌شدند- یهودیان از تساوی حقوق اجتماعی و سیاسی با مسیحیان محروم بودند و به اصطلاح، اطلاق «همشهری» که مبین عدم تبعیض بین یهودیان و مسیحیان بود، شامل آنان نمی‌شد. اما انقلاب کبیر فرانسه تأثیرات عمیقی بر بافت سیاسی و نظام اجتماعی اروپا گذاشت.

انقلاب فرانسه، با به حاشیه بردن نقش تعیین‌کننده مسیحیت و کلیسا در ساخت

سیاسی جوامع اروپائی، یک حکومت رها از قید و بندهای رؤسای دینی را بر مبنای ارزش های ملی ارائه داد. طبعاً تحول نظام دینی به «دمکراسی»، نسبت به وضعیت یهودیان نیز دگرگونی های شایان توجهی را بوجود آورد.

این دگرگونی ها ابتدا در فرانسه و تدریجاً در دیگر کشورهای اروپائی که تحت تأثیر انقلاب فرانسه قرار گرفته بودند، موجب پرخورداری یهودیان از حقوق «همشهری» شد. بهتر است در اینجا برای برجسته تر شدن مطلب به گفته های «ماکسیم رودنسون» رجوع کنیم:

«روحیه جدیدی که در قرن هیجدهم بر سرتاسر اروپای غربی حاکم شد، همه چیز را به مبارزه طلبید. دیگر جوامع زمینی نه به اطراف وجود خدا، بلکه در چهارچوب دولت ساخته می شدند. دنیای جوامع مذهبی به سوی نابودی رفت و جای خود را به دنیای ملت ها داد. وحتى برای بسیاری از مردان و زنان، خود خدا بتدریج از صحنه زمین عقب نشینی کرد و بکلی ناپدید شد. انقلاب کبیر فرانسه به صدای بلند فکر منسوخ ساختن تمام تبعیضت را تبلیغ کرد و آنرا مطرود ساخت. و این تغییری بود که «بوزف دوم» (امپراطور روم ۱۷۹۰-۱۷۴۱) دیکتاتور و روشنفکر رومی، و جمهوری جوان آمریکا، آنرا پذیرفته بودند.

اعتقاد به یک سلسله اصول متعجر و تثبیت شده، انجام بعضی مراسم خاص، پیوستگی مطلق به این یا آن جامعه مذهبی، دیگر اصول مناسبی نبودند که بر اساس آنها افراد ملتی از یکدیگر جدایی بگیرند. یهودیان، مثل صاحبان سایر مذاهب، فرانسوی خوانده شدند. آن ها در صورت تمایل، میتوانستند، مثل کاتولیک ها، در چهارچوب جامعه مذهبی خود، بر اساس آیین مذهبی خود، خدای خود را پرستش کنند. راه حل پیشنهادی فرانسه آنچنان با اوضاع اجتماعی و عقیدتی زمان مطابقت داشت که اروپای غربی و امریکا بتدریج آن را پذیرفتند.

نتایج این کار برای وضع یهود بی سابقه بود. در این دنیای جدید، دیگر جوامع مذهبی تشکیل ملت یا شبه ملت نمی دادند تا فرد، به اختیار یا به اجبار، بدان گردن نهد؛ بلکه این جوامع مثل احزاب سیاسی یا باشگاههای شطرنج، تبدیل شده بودند به انجمن های آزاد.

در چنین وضعی، اگر یک فرد یهودی، ایمان خود را بمذهب اجدادی خود از دست میداد دیگر مجبور نبود مذهب دیگری انتخاب کند یا بکوشد از مشکلات عملی و اخلاقی بشمارای که بعنوان فردی از افراد اجتماع - اجتماعی که مذهب آنرا را قبول نداشت - با آن روبرو بود، بشکلی اجتناب کند. در شرایط جدید، او فرانسوی، انگلیسی، یا بلژیکی از نژاد یهود خوانده می شد؛ وحتى احتمال آن بود که این حقیقت نیز از یادها فراموش شود. هیچکس حق نداشت که یک فرد یهودی را بعلت عقاید مذهبی اش مؤاخذه کند. هیچ

حلقه‌ای او را به مذهب یهود نمی‌پیوست و به پیروی از نمایلات عمومی حاکم بر اجتماع اروپا، موارد این قبیل جدائی یا پیوستن، به کرات مشهور شد. البته همه یهودیان، خود را با این شرایط، تا این حد تطبیق ندادند.^۵ ولی جذب و تحلیل فرهنگی که همیشه در گذشته نیز وجود داشت، شدت یافت. فکر ایجاد یک قوم یهود کهنه شد.^۶ «سامی الجندی» سیاستمدار سوری نیز در این رابطه چنین می‌گوید:

«... انقلاب فرانسه مفاهیم بشماری را روشن کرد و یک حکومت غیرروحانی ملی بوجود آورد و یهودیان فرانسه را از حقوق همشهری فرانسه متمتع کرد. تمامی قاره اروپا که از فرانسه سرمشق گرفته بود به آرامی و تائی به دموکراسی و حکومت عامه گرائید تا جائی که کلیه ساکنان این قاره همشهری شناخته شدند.

این تحول بودن و کنش عمل نشد. از جمله این واکنش‌ها قضیه دریفوس^۷ است. لیکن بتدریج یهودیان در اجتماع تحلیل رفتند. و از یک دوره موفقیت مادی و اجتماعی برخوردار شدند. پاره‌ای از یهودیان پست‌هائی که بسیار با اهمیت بود اشغال کردند از قبیل اسرائیلی که در انگلیس به مقام نخست‌وزیری رسید. پاره‌ای از یهودیان وارد طبقه نجباء شدند، اسم و عنوان خود را تغییر دادند و در جامعه اروپا رشته‌های بسیار با اهمیت و خاصه اطلاعات را تحت سلطه درآوردند. بسیاری از یهودیان خود را جزو لایتنج‌های جامعه‌ای تلقی میکردند که جزو آن بودند.

در برابر این عده تعداد بیشماری از یهودیان همچنان خود را چون بیگانگان مینداشتند و رشته‌هائی که آنان را به کشور محل اقامت پیوند میداد نفع مادی بود. این پدیده نقش سترگی در نهضت «صهیونیسم» که در حقیقت جزئی مطلق عدم اختلاط با مردم اروپا بود بازی میکرد...»^۸

اگر بر روی قسمت‌های اخیر نوشته‌های «رودنسون» و «الجندی» که ما بر آن تأکید کردیم، دقت شود، معلوم میگردد که آنها بر روی یک نقطه مشترک اولی بطور گذرا و با تأکید کم، و دومی بطور وسیع و با تأکید زیاد- انگشت می‌گذرانند که اشاره‌ای مختصر به آن، در این بحث ضروری است.

نکته مورد نظر، سر باز زدن عده‌ای از یهودیان، از پذیرفتن حقوق «همشهری» که ارمغان انقلاب کبیر فرانسه برای آنان بود، میباشد.

آیا برای یهودیانی که تا این موقع از فشارهای زیادی رنج میبردند، دست یابی به حقوقی که بین آنان و دیگر هموطنان اروپائی فرقی قائل نباشد، ایده‌آل و مطلوب نبود؟ آن‌ها چه چیزی بیشتر از این میتوانند بدست آورند که تأکید بر بیگانه تلقی شدن خود را از سوی مسیحیان، بر «همشهری» ترجیح میدادند؟

در اینجا نکته اساسی و ظریفی وجود دارد و آن اینکه تسلیم شدن یهودیان به آنچه که انقلاب کبیر فرانسه به ارمغان آورده بود، مساوی با فراموشی «وعدده» ای بود که آن‌ها بر پایه آن انتظار بازگشت به موطن باستانی یعنی فلسطین را بوسیله ناجی موعود می کشیدند. بیگانه ماندن یهودیان و حفظ ازوای آنان و نیز عدم تحلیل و جذب فرهنگی در جوامع اروپائی این مزیت را داشت که حرارت رسیدن به بیت المقدس، از سوی یهودیانی که بدان اعتقاد داشتند به سردی نگراید.

اگرچه انقلاب فرانسه، بسود یهودیان تحولاتی ایجاد کرد، لیکن این تحول نه به معنای خاتمه یافتن سیاست های گاه‌بگاه دول اروپائی و نیز روسیه تزاری بر علیه یهودی‌ها بود و نه به معنای گردن نهادن تمامی یهودیان به این امتیاز.

ج- موج ضد سامی در اروپا و روسیه تزاری و پیدایش صهیونسم:

در اواخر قرن نوزدهم تهاجماتی بر علیه یهودیان در اروپا و روسیه تزاری بوقوع پیوست که بلحاظ شرایط خاص زمانی، تعیین کننده‌ترین فرایند را برای ظهور «صهیونسم» بوجود آورد.

در اینجا نیز برای توضیح موضوع مجدداً سخنان «رودنسون» را بشرح زیر به عاریه می‌گیریم:

«در سال ۱۸۷۹، حادثه حساس شومی اتفاق افتاد.

بیسمارک، که شخصاً هیچگونه تعصبی علیه یهودی‌ها نداشت به مقتضای سیاست داخلی، چنین تشخیص داد که مبارزه‌ای به نام مبارزه «ضد سامی» آغاز کند. اصطلاح ضد سامی در آن زمان تازه بر سر زبان‌ها افتاده بود و آن هم بوسیله بعضی از نویسندگان کم تأثیری که این مضمون را ساز کرده بودند تا آزادیخواهی را بدان وسیله چوب بزنند. این سلاح موثر واقع شد و در سال‌های بعد، اتریش، فرانسه و روسیه از آن استفاده کردند. جمیزبارکتر بحق میگوید:

«مکتب ضد سامی به صورت سیاسی، خیلی کم با یهود به معنای واقعی، سروکار داشت... دشمن واقعی «آزادیخواهی» مکتب طرفدار صنعت و «مکتب طرفدار جدایی مذهب از سیاست» و بالاخره تمام چیزهایی بود که طرفداران ارتجاع از آن‌ها نفرت داشتند. آن‌ها به تجربه دریافتند که راهی بهتر از این نیست که رأی دهندگان خود را تشویق کنند که به این قبیل چیزها بر حسب یهودی بزنند»

مکتب ضد سامی به صورت سیاسی، گرچه در کلام شدت عمل نشان میداد ولی با پیروزی نازیسم در اروپای غربی، شدت عملش نسبتاً کم بود. ولی در روسیه، کشوری که

در آن، جوامع یهودی هنوز به تعداد زیادی و به صورت قرون وسطائی وجود داشتند. «الکساندر سوم» تزار مرتجع روس تصمیم گرفت انتقام قتل پدرش را از یهودیان بگیرد. — الکساندر دوم در سال ۱۸۸۸ بوسیله انقلابیون که به تضادف یهودی درآمده بودند، کشته شده بود. — نیز دولت تزاری، ت عمداً مکتب ضدسامی را بعنوان سلاح سیاسی، علیه عقاید آزادی خواهی بکار انداخت و با موفقیت زیاد از آن استفاده کرد. قتل های مداوم روسیه، دنیای متمدن را از وحشت آکنده ساخت. یهودی ها، در برابر این شکنجه ها، به طرق مختلف عکس العمل نشان دادند. بسیاری از آن ها، به دندان فروچه ای اکتفا کردند و منتظر ماندند تا توفان بخوابد. این ها بخاطر داشتند که شکنجه و کشتارهایی از این نوع در گذشته در مورد پروتستان های فرانسه و کاتولیک های انگلستان اعمال شده بود. عده ای از جذب و تحلیل خود در اجتماع بزرگ به تأکید یاد کردند، نام خود را تغییر دادند و دلبستگی خود را بمذهب و ارزش های فرهنگی کشور انتخابی خود اعلام کردند تا ریشه های خود را بکلی محو کنند. برخی دیگر با خشمی شدت یافته، دوشادوش آزادی خواهان و انقلابیون مسیحی، به خاطر اجتماعی که از آن مکتب ضدسامی بکلی ریشه کن شود، جنگیدند. در اروپای شرقی، جایی که یهودیان، هنوز، چیزی تقریباً شبیه به یک ملت با زبان و فرهنگ «پیدایش» تشکیل داده بودند، یک ناسیونالیسم فرهنگی محلی پدیدار شد که روحاً بیشتر سوسیالیست بود. این ایدئولوژی «باند» حزب سوسیالیست یهود در امپراطوری روسیه بود که در سال ۱۸۹۷ تأسیس شده بود.

عکس العمل دیگر آشکارا از نظر روحی، ناسیونالیستی بود. این همان صهیونیسم سیاسی بود که بوسیله «تئودور هرتزل»^{۱۰} روزنامه نگار «وینی» که کاملاً در فرهنگ غرب جذب و تحلیل شده بود، بنیانگذاری شده بود. «هرتزل» که در تظاهرات عوام الناس فرانسه علیه «دریفوس» به وحشت افتاده بود، در سال ۱۸۹۶، در بیقراری تمام کتاب «یک دولت یهود» را منتشر کرد. در این کتاب او خود را بعنوان فردی معرفی کرد که به ناسیونالیسم گراییده است و با ضد سامیان بر سر این تشخیص و دریافت یهودیان اروپا، عناصر بیگانه هستند و اغلب جذب و تحلیل نشده اند و در نتیجه هرگز جذب و تحلیل نخواهند شد، سر موافقت نشان داد. او معتقد شد که یهودی ها، قومی را، ملتی را تشکیل میدهند.

چاره این وضع در عزیمت آن ها، در تملک یک موطن است. عیناً مثل سایر ملل جهان. باید در نقطه ای از جهان یک دولت یهودی، با اختیار و استقلال کامل و مطلقاً یهودی بوجود آید. ولی چنین دولتی باید در کدام نقطه جهان تشکیل شود؟ چند راه حل ممکن پیشنهاد شده بود که در میان آن ها آرژانتین نیز بود. ولی بیشتر

موطن باستانی، یعنی فلسطین که در حدود دو هزار سال قبل، یهودیان از آن عزیمت کرده بودند، مورد توجه بود. هیجان ناشی از فکر ظهور ناجی موعود در یهودیان، احساسات برانگیخته شده بوسیله تورات، و بعضی سنی که نفوذ خودراحتی در یهودیانی که از همگامی با مذهب یهود دست کشیده بودند، حفظ کرده بود، موجبات بسیج موثر عقاید یهودیان را به سوی این هدف فراهم کرد...»^{۱۱}

د- هر متصل و وعده دادن یک موطن یهودی به یهودیان:

«برادران یهودی من، هنگامیکه شما بدانید چگونه باید بمیرید بشما اجازه زندگانی

خواهند داد...»

سخن فوق را «تودور هر متصل» در نخستین واکنش خود نسبت به موج ضدسامی، در قطعه «گتوی جدید» گفته است.

وی بعنوان بانی و پدر «صهیونیسم»، در کتاب «سرزمین قدیمی و جدید» خود، برای «صهیونیست» ها سوگند یاد کرد که نه فقط یک کشور جدید بلکه افرادی جدید و یک جامعه با ثبات بوجود خواهند آورد، که در جهان نمونه باشد و نشان دهد که یهودیان قادر به چه کارهایی می باشند.^{۱۲}

«هر متصل» همچنین در کتاب «یک دولت یهود» ضمن بیان اعتقاد خود مبنی بر اینکه یهودی ها در جوامع غیر یهودی پیگانه هستند و این بیگانگی برغم هزاران سال زندگی مختلط با دیگر اقوام نمی تواند تغییر کند، یهودیان را تشویق به حفظ این ویژگی (بیگانگی) میکند.

همینطور عقیده خود را راجع به این مسئله که یهودی ها میتوانند یک ملت واحد و دولت مستقل را تشکیل دهند، اعلام میکند. البته در ابتدا مکان هائی بغیر از فلسطین در افریقا و امریکای لاتین نیز در دستور «صهیونیست» ها قرار داشت- لیکن بدلا بلی، از همان اول، فلسطین در اولویت قرار داشت.

نیات و شعار «هر متصل» بدین شکل خلاصه شد:

«ما باید به نسبت پیشرفت بازرگانی خارجی خود، به دریا راه پیدا کنیم. نیز باید مالک زمینی با بسط پردانه باشیم تا کشاورزی جدید خود را در مقیاس بزرگ در آن زمین اجرا کنیم.

شعار تبلیغاتی ما باید چنین باشد:

«در فلسطین داود و سلیمان» «وسطح آن» از رود نیل تا شط فرات»^{۱۳}

اما چرا با وجود آنکه در افریقا، «اوگاندا» و در امریکای لاتین نیز مناطقی، برای تمرکز یافتن یهودیان پیشنهاد شده بود فلسطین مورد ادعا قرار گرفت؟
فلسطین به جهات مختلف هم برای یهودیان و هم برای قدرت‌های حامی «صهیونیسم» امتیازاتی داشت که دیگر مناطق فاقد آن بود.

از نظر تاریخی، می‌شد بین یهودیان و فلسطین رشته‌های پیوند ایجاد کرد و نیز از نظر مذهبی آسان بود که یهودیان را تحریک به بازگشت به مکانی کرد که آن مکان در برگیرنده مقدسات آنان است. خصوصاً اینکه، طرح وعده تورات مبنی بر بازگشت یهودیان به «بیت المقدس» موتور پرقدرتی برای جذب یهودیان عوام به نظر می‌آمد. از نظر کسب حمایت خارجی، بلحاظ موقعیت استراتژیک فلسطین، از آنجائی که این منطقه سرپلی برای اتصال سه قاره آسیا، افریقا و اروپا بشمار میرفت— میتوانست بسیار مؤثر باشد. فلسطین در صورت امکان میتوانست در حفاظت از کانال سوئز و منافع بریتانیا در خاورمیانه، جانشین مصر باشد— حتی چنین به نظر می‌رسید که میتوان مصر را بوسیله فلسطینی نگه داشت.
لذا حفظ منافع استراتژیک بریتانیا نیز در گرو پشتیبانی از «صهیونیسم» برای استقرار یهودیان در فلسطین نهفته بود.

«هرتصل» برای اینکه بتواند از مساعدت هرچه بیشتر بریتانیا و در مجموع حمایت غرب برخوردار شود، در این رابطه در کتاب «یک دولت یهودی» انیطور می‌نویسد:
ما در آنجا (فلسطین) باید بخشی از برج و باروی و استحکامات اروپا علیه آسیا را تشکیل دهیم، یک برج دیده‌بانی تمدن علیه وحشیگری بسازیم».

ورای همه این‌ها فلسطین جزو امپراطوری عثمانی بود و امپراطوری عثمانی در آن موقع در برابر اروپا پیش از هر زمان دیگر به لرزش درآمده بود و این امکان را به یهودیان میداد که با متحد شدن با بریتانیا زمینه تحقق ادعای خود را بارورتر میکردند. برای دستیابی به فلسطین، «هرتصل» از هیچ‌گونه کوششی فروگذار نمی‌کرد. او با دشمنان سرسخت یهودیان، یعنی تزارهای روسیه از در دوستی درمی‌آمد.

«هرتصل» یکبار به پترزبورگ مسافرت نمود و با «ونتلبلوف» وزیر کشور و «گراف ویتته» وزیر دارائی ملاقات بعمل آورد.

در این سفر وی سعی داشت موافقت آنانرا با فروش سهام «شرکت مستعمره یهودیان» به یهودیان روسیه کسب کند.

وی چنین قصد داشت که حمایت روسیه را از نقشه «صهیونیست»‌ها بدست آورد و در عوض قول میداد یهودیان روسیه را تشویق به مهاجرت نماید.
این پیشنهاد میتوانست روسی‌ها را به فکر وادارد.

چه آن که در این صورت تراز از شر بخشی از ۷ میلیون یهودی که ۵۰ درصد مخالفینش از آن میان برخاسته بودند رهائی می‌یافت. این شخص، همچنین قصد داشت فلسطین را در ازاء پرداخت بدهی‌های امپراطوری عثمانی به اروپا خریداری کند. او به ترکیه رفت و به «سلطان حمید» پیشنهاد کرد که صد میلیون پوند بدهی دولت را پردازد. «سلطان حمید» که امپراطوری خود را در خطر تجزیه میدید جوابی داد که هر متصل را ناامید کرد، وی چنین گفت: «چنانچه امپراطوری من تقسیم گردد شما فلسطین را مجانی بدست می‌آورید».

ه - تشکیل نخستین کنگره صهیونیست‌ها:

در اوت ۱۸۹۷ «ثودور هرتصل» دعوت به اولین کنگره «صهیونیست»‌ها در شهر «بال» سوئیس کرد. در این کنگره ۲۰۸ هیأت از ۱۶ کشور شرکت کردند. هدف از کنگره مزبور به توافق رسیدن رهبران «صهیونیست» برای دست‌یابی به یک میهن یهودی و استقرار یهودیان سرتاسر جهان در آن بود. در این کنگره متمتع شدن یهودیان از حق «همشهری» در اروپا رد شد و بر بیگانه ماندن یهودیان به جز در یک میهن مستقل که خاص یهودیان باد و در آینده باید بدان دست یابند اصرار ورزیده شد. زیرا حفظ چنین عنصری ملازمه حتمی داشت با تحقق بخشیدن به آرمان «صهیونیسم».

در کنگره «بال» و تمایل که دومی غالب بود خودنمایی کرد:

یک تمایل بر دست‌یابی به یک سرزمین غیر مسکون برای مهاجرت یهودیان اعتقاد داشت و تمایل دیگر خواستار بازگشت یهودیان به «ارض موعود» یعنی فلسطین و بزعم آنان اسرائیل از نیل تا فرات بود.

کنگره با اتخاذ دو تصمیم عمده بشرح ذیل بکار خود پایان داد:

۱- اجرای برنامه موسوم به «برنامه بال».

۲- تأسیس سازمان جهانی صهیونیسم برای نظارت در اجرای کامل برنامه «بال».

هدف اصلی این برنامه تأسیس یک میهن ملی برای یهودیان در فلسطین بود، کنگره

«بال» برای تحقق بخشیدن به این هدف تصمیمات زیر را اتخاذ کرد:

اول: تشویق و ترغیب کارگران صنعتی و کشاورزی برای اقامت در فلسطین بموجب برنامه‌هایی که بدقت مطالعه و بررسی خواهند شد.

دوم: سازمان بخشی به یهودیان سراسر جهان از راه ایجاد رابطه بین آنان از طریق برخی انجمن‌ها و سازمان‌هایی که طبق قوانین محل اقامت یهودیان تأسیس خواهد شد.
سوم: تقویت احساسات ملی یهودیان.

چهارم: جلب موافقت و حمایت کشورهای محل انجمن‌های یهودیان، بمنظور عملی کردن هدف‌های مورد نظر «صهیونیسم» با توسل به کلیه امکانات موجود.^{۱۳}
بالاخره کنگره اوت ۱۸۹۷ «صهیونیست»‌ها، با این سخن از سوی «هرتصل» پایان یافت:

«اهمیت کنگره را که مایل نیستم در ملاء عام بزبان آورم در چند کلمه خلاصه می‌کنم: «من دربال حکومت یهود را پایه‌ریزی کرده‌ام».

پاورقی‌ها:

۱- صهیونیسم: صهیون یا صیون، کوهی در بیت المقدس که دربرگیرنده اماکن مقدس یهودیان میباشد و صهیونیست‌ها معتقدند که باید بدانجا بازگردند.

۲- یهودیانی که در کشورهای اسلامی میزیستند، مشروط به پرداخت جزیه- مادامی که نسبت به عهود خود با حکومت وفادار می‌ماندند و از ارتکاب خیانت میرا میبودند، امنیت جان و مالشان تضمین می‌شد.

۳، ۴، ۶، و ۱۱- کتاب «اسرائیل و عرب» نوشته «ماکسیم رودنسون» صفحه ۶ به بعد.

۵- تمامی تأکیدها از ما میباشد.

۷- «دریفوس»: یک سروان یهودی در ارتش فرانسه بود که بجرم خیانت دادگاهی شد و دادگاه وی در آنروز سر و صدای زیادی براه انداخت.

۸ و ۱۳- کتاب «فاجعه فلسطین» نوشته «سامی الجندی» صفحه ۲۶ به بعد.

۹- ضد یهودی.

۱۰- تئودور هرتصل: در سال ۱۸۶۰ متولد و در رشته حقوق فارغ التحصیل شد.

وی در ابتدا هیچگونه عقیده‌ای به آداب، رسوم و عقاید یهودیت نداشت- لیکن در

اثر جوضدسامی به یکی از مدافعین سرسخت آن تبدیل و با نوشتن کتاب «یک دولت یهودی» مواضع و اهداف «صهیونیسم» را بیان داشت.

هرتصل که شش زبان را فرا گرفته بود در سال ۱۸۹۷ نخستین کنگره صهیونیست‌ها را تشکیل داد.

عاقبت در سال ۱۹۰۴ بر اثر بیماری قلبی درگذشت و دروین بخاک سپرده شد. باقی مانده اجساد هرتصل در سال ۱۹۴۹ به کوهی در اورشلیم منتقل و در آنجا دفن گردید.

۱۲- مقاله «شکست خورده، رانده شده و مورد خیانت واقع شده» نوشته «زنگفرید کوگل فرانتس» مندرج در مجله آلمانی اشپیگل مورخ ۱۹۸۲، ترجمه «ارشاد اسلامی».



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی